

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### روایت اخلاقی درباره جهاد با نفس

در کتاب وسائل الشیعه، باب سوم از کتاب جهاد، ابواب جهاد النفس حدیث اول این روایت معروفه‌ی حقوقی است که امام سجاد(علیه السلام) بیان فرمودند و خود اینکه در آن زمان این چنین توجه به حقوق داشتند، بسیار مهم است که انسان ببیند حقّی که خالق بر انسان دارد چیست، حقّی که انسان بر خالق دارد چیست؟ حق اعضا و جوارح چیست؟ حق حاکم، حق رعیت، حق سلطان، حق زوج، حق پدر و مادر، حق اولاد و برادر، حق همسایه، حقوقی که در اینجا حضرت مفصل بیان کردند و بسیار روایت جامعی است که باید در آن دقت زیادی شود و ما در اینجا چون بنا داریم روایت را بخوانیم و یک تذکر باشد، ذکر می‌کنیم و رد می‌شویم.

بر حسب نقلی که در کتاب وسائل هست (چون نقل‌هایش مختلف است)، اولین مطلب، «حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ»<sup>[۱]</sup> است، حق بزرگ خدا بر انسان چیست؟ این یک سؤال است، بزرگترین حق خدا بر انسان چیست؟ «أَنْ تَعْبُدَهُ وَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»؛ خدا را عبادت کنید و هیچ نوع از انواع شرک نگذارید در وجودتان پیدا شود یعنی اگر انسان عبادت نکند یا عبادت خراب کند، اگر انسان به خدای تبارک و تعالی شرک بورزد، حقّ خدا را ضایع کرده است. در یک جهتی از جهات او حقّ خدا را ضایع کرده و اینکه در آیات قرآن آمده که شرک، ظلم عظیم است برای این است که آن کسی که سراغ شرک می‌رود، مرتکب ظلم می‌شود و ظالم است و حقّ خدا را پایمال می‌کند.

«فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ اگر انسان عبادت را با اخلاص انجام بدهد و نگذارد در درونش شرک به وجود بیاید، در ازاء این خدا هم یک حقّی به نفع انسان بر عهده‌ی خودش قرار می‌دهد، خیلی مطلب عجیبی است، انسان به مرتبه‌ای برسد که بر خدا حق پیدا کند! به حسب قواعد و ضوابط وقتی از ما بپرسند می‌توانیم حقّی بر خدا داشته باشیم می‌گوئیم نه، حتی اگر همه‌ی واجبات را انجام بدهیم، مستحبات را انجام بدهیم، گناهان را هم ترک کنیم، حقّی بر خدا پیدا نمی‌کنیم، اینها همه وظیفه‌ای است که ما داشتیم و انجام دادیم، ولی در این روایت می‌فرماید: «جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ».

می‌شود گفت اگر این «جَعَلَ» را هم نمی‌کرد، اینجا به حسب واقع حقّی نبود، ما اگر به اندازه‌ی عمر دنیا خدا را اطاعت کنیم بر خدا حق پیدا نمی‌کنیم، روشن است و برهان دارد؛ زیرا همین عبادت موجب کمال خود ماست، خودمان چیزی به دست آوریم و به کسی چیزی ندادیم، خودمان به خودمان در اثر عبادت اضافه می‌کنیم و چیزی را به دیگری اضافه نکردیم، چیزی را در اختیار دیگری قرار ندادیم.

بنابراین، هر اطاعتی که ما انجام بدهیم؛ چه نماز، چه روزه و هر تکلیفی که انجام می‌دهیم، حقّی بر خدا پیدا نمی‌کنیم و لذا در اصول خواندیم که آنچه خداوند به انسان به عنوان ثواب می‌دهد، از باب لطف و تفضل الهی است (این یکی از بحث‌های مهمی

است که بیشتر در اصول منقح شده تا در بحث کلام).

آنچه خدای تبارک و تعالی بر این اعمال ثواب می‌دهد، استحقاق نیست، ما حقّی پیدا نکردیم، اینها همه‌اش لطف و تفضل الهی است، اما با این حال در اینجا امام (علیه السلام) می‌فرماید اگر انسان خدا را عبادت کرد، اطاعت کرد و به خدا شرک نورزید، خدا هم در مقابلش برای این انسان، بر عهده‌ی خودش حقّی را قرار داده و آن چیست؟

«أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ خدا متعهد می‌شود که امر دنیا و آخرت این انسان را کفایت کند. از عبارت امر دنیا و آخرت، به ذهن نیاید در این امور ظاهری مثل رزق، مقام و مال و این چیزها، گر چه اینها در مراتب متأخره‌اش هست، امر دنیا و آخرت یعنی اینکه تمام شأنیت‌های این انسان را، خدای تبارک و تعالی به فعلیت برساند، اگر این شأنیت‌هایی که خدا به ما داده، قابلیت‌هایی که خدا داده، اینها در علم به فعلیت رسید، در اخلاق، در عمل، در ادب، در عقل، شما ببینید هر انسانی به اختلاف درجات عقل دارد، یک کسی عقلش بیشتر و دیگری کمتر است! ولی گاهی اوقات کسی که عقلش ضعیف‌تر است، از آن بیشتر استفاده می‌کند تا آن کسی که مدعی عقل قوی‌تر است. لذا این آدم ممکن است به یک مراتب خیلی بالایی هم برسد.

این عبارت «يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» یعنی در تمام این جهات خدا او را مدد می‌کند، در علمش، در اخلاقش، در عقلش، در ادبش، در عملش و این چه حق بزرگی است که انسان پیدا می‌کند و خدا برای انسان بر عهده‌ی خودش قرار داده است! حالا حیف نیست که واقعاً از اطاعت خدا غافل باشیم یا در اطاعت خدا سست و ضعیف باشیم! باید نگاه کنیم ببینیم چقدر آلودگی شرک درون ما را گرفته، دنبال این باشیم که این را حل کنیم و از بین ببریم.

غیر از خدا به هیچ چیزی فکر نکنیم، اگر انسان بخواهد بگوید هیچ شرکی در درون من نیست، باید انسان غیر از خدا هیچ فکری را نکند، ما اینقدر ضعیفیم، گاهی اوقات یک جا و یک امتحانی قبول شویم، می‌گوئیم خودمان زحمت کشیدیم! یک عمری است که دارم زحمت می‌کشم حالا در این امتحانات قبول شدم! در امتحان رد می‌شویم باز شروع می‌کنیم به شکوه کردن و اظهار ناراحتی می‌کنیم، مال‌مان زیاد می‌شود می‌گوئیم خودمان تلاش کردیم، عرق جبین ریختیم، زحمت کشیدیم، فکر کردیم، کم می‌شود باز شروع می‌کنیم به شکوه کردن و گلایه کردن.

این مضامینی است که در قرآن زیاد وجود دارد: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»<sup>[2]</sup>، آنجا به صورت مخلص می‌شوند، اما وقتی نجات پیدا می‌کنند، خدا را فراموش می‌کنند، اینها همه‌اش شرک است، اینکه انسان در مشکلات به خدا پناه ببرد، در غیر مشکلات خدا را فراموش کند، اینها همه مظاهر شرک است، اما اگر انسان همیشه و در همه حالات خدا را فراموش نکند؛ چه غنا و چه فقر، چه مریض و چه سالم، چه آبرو دارد و چه خدایی نکرده آبرویش از دست رفته، اما محکم نور خدا در دلش هست و برایش فرقی نمی‌کند، این ارزش دارد.

همه‌ی دنیا را انسان هیچ بداند و تنها چیزی که برایش ارزش قائل است خداست، این می‌شود «أَنْ تَعْبُدَهُ وَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً»، خداوند نیز امر دنیا و آخرت او را کفایت می‌کند و عهده‌دار است. امیدواریم که بتوانیم این حق اکبر خداوند متعال را انجام دهیم (چون روایت دارد «حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ أَنْ تَعْبُدَهُ وَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً» یعنی بزرگترین حق خدا، اطاعت او و عدم شرک به خداست).

## کلام مرحوم شهیدی در هدایة الطالب و ارزیابی آن

بحث ما در این روایاتی است که از آن‌ها، اعتبار کپل در آنچه که مکیل است استفاده می‌شود. در بحث گذشته روایت دیگری را خواندیم و مورد بحث قرار دادیم. نکته‌ای را مرحوم شهیدی در کتاب هدایة الطالب (که حاشیه ایشان بر مکاسب است) فرموده

است که باید اکتفا شود بر مورد این روایات (که مکیل است) یعنی از مورد این روایات، به موزون یا معدود نمی‌توانیم تعدی کنیم. گفته‌اند چون غالب طعام‌ها، عنوان مکیل را دارد، در باب مکیل شارع اخبار بایع را حجت قرار داده است.

به نظر ما این فرمایش تامی نیست؛ اساساً این گونه روایات بر اساس همین قاعده‌ی «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» است یعنی این بایع چون مالک مبیع است، الآن به کیل هم می‌تواند اقرار کند، وزن و عدل را هم می‌تواند اقرار کند. لذا وقتی ما این را طبق قاعده قرار دادیم و گفتیم جواز اعتماد بر قول بایع، بر اساس قاعده است، در این صورت دیگر انحصار به مکیل پیدا نمی‌کند.

در فقه مواردی هست که ائمه (علیهم السلام) جواب دادند، اما نفرمودند این جواب بر اساس این قاعده است، اما ما با تأمل می‌فهمیم که این مسئله روی این قاعده است. ما در قاعده‌ی «لا حرج»، موارد زیادی در فقه پیدا کردیم که طبق قاعده‌ی «لا حرج» یک حکمی را امام (علیه السلام) فرموده، ولی در این حکم خود اشاره‌ای به قاعده‌ی «لا حرج» نکرده است و ما با قرائن می‌فهمیم که این طبق قاعده‌ی «لا حرج» است.

تا اینجا چند روایت آوردیم که از این روایات، استفاده می‌شود «المکیل یکال» إلا آنجایی که بایع اخبار به کیل بدهد. یک روایت داریم یک مقداری خلاف این مطلب از آن استفاده می‌شود و این روایت پنجم از باب پنجم از ابواب عقد البیع کتاب وسائل الشیعة است.

### روایت پنجم؛ معتبره «يعقوب بن شعيب»

«وَعَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ»<sup>[3]</sup>؛ روایت معتبره است، البته بعضی‌ها تعبیر کردند به موثق و بعضی هم تعبیر به صحیح کردند. یعقوب بن شعیب می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ أَحْمَالُ كَيْلٍ مُسَمًّى؛ می‌گوید یک مردی است که من چند بار کیل معین (هر کیلی مثلاً صد تا)، بر عهده‌اش دارم و از او طلب دارم، «فَيَبِيعُ إِلَيَّ بِأَحْمَالٍ فِيهَا أَقْلٌ مِنَ الْكَيْلِ الَّذِي لِي عَلَيْهِ»؛ این آقا وقتی می‌خواهد طلبش را وصول کند و بدهی‌اش را بدهد، احمال و بارهایی را می‌فرستد که از آن کیلی که از آن طلب دارم، کمتر است «وَ أَخَذُ مُجَازَفَةً»؛ من هم جزافه‌ای، بدون اینکه این را کیل کنم می‌گیرم، «فَقَالَ (عليه السلام) لَا بَأْسَ»، حضرت فرمود مانعی ندارد.

چه بسا توهم می‌شود که این روایت دلالت دارد بر اینکه أخذ مجازفة مانعی ندارد، پس از این استفاده کنیم که بیع مجازفه اشکالی ندارد یعنی یک جایی که ما یک جنسی مکیل است کیل نکنیم و مجازفة بگوئیم ده کیلو است، چون در روایت دارد «وَ أَخَذُ مُجَازَفَةً فَقَالَ لَا بَأْسَ». صاحب وسائل بعد از اینکه این روایت را نقل می‌کند می‌فرماید: «أَقُولُ: هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى تَصَدِيقِ صَاحِبِ الْمَتَاعِ أَوْ مَخْصُوصٍ بِاسْتِيفَاءِ الدِّينِ».

صاحب وسائل می‌گوید «لا بأس» را؛ یا حمل کنیم بر جایی که صاحب متاع اطمینان به قول او پیدا کرده و می‌گوید من مجازفة می‌گیرم، ولی به این اطمینان دارم. یا مخصوص به استیفای دین است و می‌گوئیم اصلاً روایت ربطی به بیع ندارد. این شخص یک دینی از دیگری طلب دارد مثلاً ده کیل معین، هر باری صد کیل، باید باشد، حال می‌خواهد دینش را ادا کند و در مقام ادا، هر باری نود کیل است، ایشان می‌فرماید: «أَخَذُ مُجَازَفَةً»؛ چون بحث وصول دین است و ارتباط به بیع ندارد.

### دیدگاه مرحوم امام درباره روایت

مرحوم امام نیز در جلد سوم کتاب البیع می‌فرماید: «أما موثقة يعقوب بن شعيب فغير مربوطة بالبائع»؛ این ارتباط به بیع ندارد،

«فلا منافاة بينها وبين ما تقدم»<sup>[4]</sup>؛ پس کسی این روایت را به عنوان روایت معارض قرار ندهد! بگوئیم در روایات دیگر نهی از مجازفه شده، اما در این روایت اخذ مجازفه اشکالی ندارد. می‌گوئیم آن روایات می‌گویند در بیع نباید جزاف باشد، این روایت درباره وصول دین است.

ما مجموعاً یک قاعده‌ی کلی نداریم که نهی از هر معامله‌ی جزافی باشد، ما وقتی مسئله‌ی جزاف را مطرح کردیم (و روایاتش را هم قبلاً خواندیم)، جزاف در بیع مورد نهی قرار گرفته، اما اگر در دین یا در جای دیگر، جزاف راه پیدا کند مانعی ندارد.

بحث بعدی ما این است که ما یک «نهی النبی عن بیع الغرر» داریم و یکی «نهی النبی عن بیع الجزاف»، این دو عنوان یکی است یا دو تاست؟ یکی اعم و دیگری اخص است؛ اما اجمالاً تا اینجا می‌گوئیم خود همین روایت قرینه می‌شود که جزاف، فقط در بیع مورد نهی شارع قرار گرفته، اما در غیر بیع اگر جزاف باشد مانعی ندارد.

### وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) قَالَ: حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ أَنْ تَعْبُدَهُ وَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَائِدَةَ لَهَا وَ الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ حَقُّ السَّمْعِ تَنْزِيهِهُ عَنِ سَمَاعِ الْغَيْبَةِ وَ سَمَاعِ مَا لَا يَحِلُّ سَمَاعُهُ...» الفقيه 2- 618- 3214؛ وسائل الشيعة، ج 15، ص: 172، ح 20226.

[2] □ [سوره عنكبوت، آیه 65.](#)

[3] □ «وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ أَحْمَالٌ كَيْلٌ مُسَمًّى فَيَبْعَثُ إِلَيَّ بِأَحْمَالٍ فِيهَا أَقْلٌ مِنَ الْكَيْلِ الَّذِي لِي عَلَيْهِ وَ أَخَذُ مُجَازَفَةً فَقَالَ لَا بَأْسَ الْحَدِيثِ.» التهذيب 7- 125- 546، و الاستبصار 3- 102- 358؛ عنهما وسائل الشيعة، ج 17، ص: 345، ح 22714-5.

[4] □ كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج 3، ص: 360.